

## طبقه‌بندی علوم در تمدن اسلامی تا پایان قرن هشتم هجری

مسعود طاهری

### درآمد

طبقه‌بندی علوم از مباحث راهبردی برای هر تمدنی و مبتنی بر خواست فرهنگی حکومت است. عموماً هرچه حکومت مقتدرتر باشد، تمدنی قوی‌تر از دل آن شکل می‌گیرد. شکل‌گیری تمدن قدرتمند در عرصه فرهنگ رکن مستحکم دیگری هم دارد و آن نظریه‌پردازی و دانش‌پروری است که طبقه‌بندی علوم فراورده آن است. برای هر تمدنی که به گسترش خود پایند باشد - که البته آن خواست ذاتی هر تمدنی است - طبقه‌بندی علوم امری حیاتی و راهبردی است. هر تمدنی، در تعیین راهبرد، بر مبنای دو شاخص - ظرفیت درونی و فرصت‌ها و تهدیدات بیرونی - و بر اساس منویات بنیادیش، هر بار تعریف و ترمیم می‌شود و به حیات خود ادامه می‌دهد تا جایی که تمدن و حکومتی قوی‌تر بر آن فایق آید. لذا، در هر عصر، طبقه‌بندی علوم به دست تمدن برتر آن عصر صورت می‌گیرد.

پرسش اصلی در این مقاله این است که طبقه‌بندی علوم در تمدن اسلامی چگونه شکل گرفت و تا قرن هشتم، که *نفائس الفنون فی عرائس العیون* شمس‌الدین محمد بن محمود آملی پدید آمد، چه مسیری را طی کرد و چه طبقه‌بندی‌هایی بیشتر علم شدند و

چرا؟ پرسش‌های دیگری نیز در این مقاله آمده است: چه عواملی باعث گرایش جدی مسلمانان به طبقه‌بندی علوم شد؛ چه عواملی در طبقه‌بندی علوم در تمدن اسلامی مؤثر گشت؛ بین طبقه‌بندی‌های علوم و سیاست حکومت‌ها و تمدن‌ها چه رابطه‌ای وجود داشت؛ چه نوع طبقه‌بندی‌هایی از علم در تمدن اسلامی پدید آمد؛ فرق بین طبقه‌بندی علوم با دایرة‌المعارف چیست؛ جهات برتری یکی از بهترین طبقه‌بندی‌های علوم، *نفاثس الفنون فی عرائس العیون*، در تمدن اسلامی چه بود و چرا این اثر نفیس مهجور ماند.

**چه عواملی باعث گرایش جدی مسلمانان به دانش‌پروری و نهایتاً طبقه‌بندی علوم شد؟**  
هنگامی که عباسیان بر مسند خلافت نشستند و قدرت را به دست گرفتند - پس از فارغ شدن از دغدغه‌ها و درگیری‌های سیاسی و اقدامات اساسی از جمله حذف رقیب اصلی خود علویان؛ حل مشکلات اقتصادی از طریق تنظیم جریان ورود خراج به خزانه؛ و گسترش و تحکیم جغرافیای قلمرو حکومتی با نگرشی تقریباً ژئوپولتیکی - رفته رفته به فکر طرح‌ریزی استراتژی‌های تمدنی به‌ویژه در بخش علوم با رویکردی اسلامی افتادند.

سقوط بنی‌امیه نقطه عطفی در صدر اسلام شد. خلفای عباسی، به کمک ایرانیان، امویان را از مسند قدرت فروکشاندند و خود بر آن نشستند. در دوران اوج قدرت عباسیان، وزیران و کارگزاران ایرانی بودند؛ ولیعهدان نخستین خلفای عباسی در محیط ایرانی تربیت شده بودند و به مناسبت ازدواج خلیفه با ایرانیان در رگ‌های آنان خون ایرانی جریان داشت. (اولیری، ص ۲۳۲)

عباسیان - که خود سال‌ها، به حیث جناح معارض سیاسی حکومت سرسخت اموی، در کنار علویان فعالیت می‌کردند و، به این اعتبار، همدست شیعیان شمرده می‌شدند (← فلوتن، ص ۸۴) - در قیاس با امویان تاجرمسلک، از سابقه علمی بس خوش‌مایه‌تر و پرمایه‌تری برخوردار بودند. آنان این مزیت را نه فقط در پرتو آنکه از احفاد حبرالأمه (ابن عباس) بودند کسب کرده بودند، بلکه اساساً، مانند همه طالبیان، فرهیخته‌تر و همچنین سال‌ها مشغول سازمان‌دهی بودند. علاوه بر آن، دو دسته، به صورت کاملاً طبیعی، در مقابله با امویان، متحد آنان بودند: یکی خبرگان مخالف حکومت بنی‌امیه

از اقوام متعدّد؛ دیگر انبوه ایرانیان ناراضی. عباسیان، حتّی پس از رسیدن به قدرت، از حمایت ایرانیان به‌ویژه خراسانیان برخوردار بودند. (همان، ص ۸۹)

دو دسته مذکور، در طرح‌ریزی تمدن اسلامی مدّ نظر عباسیان، تأثیر محسوس و آشکار داشتند. این طرح‌ریزی از دو منبع عمده مایه گرفت: یکی دستاوردهای دو تمدن بزرگ توان گفت مضمحل‌شده یونان و ایران؛ دیگر رابطه فرهنگی با تمدن‌های بزرگ هنوز زنده روم و چین و هند و با اقلّیت‌هایی فرهنگی همچون نسطوریان، بت‌پرستان حرّانی، قبطیان مصری، صائبیان، یهودیان، و مسیحیان سُرّیانی که به صورت جزیره‌هایی در پهنه قلمرو حکومت عباسی ادامه حیات می‌دادند.

در این جوّ، به تعبیر امروزی، گفت‌وگوی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها، مناظره‌ها و مبادلات و روابط فرهنگی، در قالب بیت‌الحکمه، به پشتکار و حمایت و تشویق نخستین خلفای عباسی شکل گرفت.

ایرانیان، کارآمدترین متحد عباسیان در تسخیر قدرت و تأسیس حکومت، دارای دو حوزه علمی هنوز برجای مانده پس از یورش مسلمانان بودند که، در رویکرد عباسیان به دانش‌پروری، سخت مؤثر افتادند: یکی حوزه علمی جُندی‌شاپور مجهّز به پزشکان و استادان زبردست؛ دیگری حوزه علمی مرو که در رشته علوم کلاسیک به‌ویژه علوم عقلی و نجوم سرآمد بود. (نصر ۲، ص ۲۴)

در این میان، حوزه علمی مرو، در پرتو سه ویژگی مهم، تأثیر بیشتری در جهت‌گیری عباسیان داشت: نخست آنکه مرو، در دل خراسان آن روزگار، مسلماً سهم بیشتری در تکوین تمدن مدّ نظر عباسیان را خواستار بود، چراکه «عباسیان، با انقلابی بر سر کار آمده بودند که مبدأ آن در خراسان بود و از آن ایالت سخت مدد می‌گرفت» (اولیری، ص ۲۴۰)، دوم آنکه هر دو خلیفه‌ای که در ایجاد این رویکرد علمی نقش مهمی داشتند (هارون و مأمون) از جانب مادر ایرانی بودند و در همین شهر تحصیل کرده بودند (بکار، ص ۳۵)؛ سوم اینکه برمکیان، مهم‌ترین استراتژیست‌های آغاز دولت عباسیان، اهل همین شهر بودند. ضمناً مرو مرکز شعوبیان خراسان و پایتخت خراسان بود (اولیری، ص ۲۴۳) و شعوبیه - عمده‌ترین جریان فکری مبتنی بر تعالیم دینی و ملی‌گرائی ضدّ عرب پس از یورش مسلمانان به ایران که متعاقباً یکی از شاخه‌های اصلی آن نوعی گرایش پان‌ایرانیستی

یافت - نقش مهمی در سرنگونی امویان و بر سر کار آمدن عباسیان ایفا کردند. از این رو، پیوند عباسیان با آنان چه بسا معنی دار می‌بود.

بنای بغداد در سال ۱۴۵ هجری به فرمان خلیفه عباسی، ابوجعفر منصور، آغاز شد و انتقال ساز و کار حکومتی بدانجا سرآغاز تحوّل در ایجاد طرح‌ریزی تمدنی عباسیان بود. اما آغاز شکوفایی و رونق بغداد مقارن دوره خلافت هارون بود. محرک اصلی هارون در رویکرد علمی و طرح‌ریزی تمدن ابتدا برمکیان بودند. آنان از نسل خاندان برمک، رؤسای صومعه بودایی نوبهار بلخ، بودند. هارون از کودکی با آنان دمخور بود. مهدی عباسی یحیی بن خالد برمکی را به تربیت فرزند خود هارون الرشید گماشت. یحیی، در خلافت هارون، وزیر و کارگزار امپراتوری اسلام شد و خلیفه به وی اختیارات تام تفویض کرد. یحیی، در این منصب، نشان داد که مدیر دادگر و مدبری است و امپراتوری رشید در زمان او آباد و پررونق گشت. (اولیری، ص ۲۳۴-۲۳۵)

از جمله اقدامات بیت‌الحکمه در زمان حکومت عباسیان ایجاد نهضت ترجمه برای بهره‌گیری از دستاوردهای تمدن‌های بزرگ بود. بیت‌الحکمه در زمان هارون و، به احتمال قوی، به سال ۱۹۰ هجری تأسیس شد. هارون، یوحنا بن ماسویه، استاد پزشکان حوزه گندی شاپور، را به ترجمه کتب طبّی قدیم موظف ساخت و به سمّت دبیری ترجمه منصوب کرد. وی نویسندگان ماهری را به دربار خود گرد آورد تا، زیر نظر دبیر به کار تألیف مشغول شوند (عش، ص ۴۷). انتقال علوم قدیم از زبان‌های یونانی، سریانی، سنسکریت، و پهلوی به زبان عربی، در نوع خود، یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های انتقال علمی در تاریخ است که نظیر آن را تنها در فرایندهای عمده ترجمه و انتقال همچون برگرداندن سوتراهای بودایی به زبان چینی و متون عربی به زبان لاتینی می‌توان یافت. ولی ترجمه به زبان عربی، هم از لحاظ کمیت و هم از لحاظ کیفیت، شاید بر همه حوادث نظیر خود برتری داشته باشد (نصر ۲، ص ۲۵). مأمون، که خود از نخبگان علمی بود، کار هارون را ادامه داد. پایتخت او، مدتی مرو بود و مناظره‌های علمی گسترده‌ای را، گاه با حضور ولیعهد خود، علی بن موسی الرضا علیه‌السلام، ترتیب می‌داد. با انتقال پایتخت از مرو به بغداد به دلایل مسائل امنیتی امپراتوری عباسیان، از اقبال و توجه او به گسترش علم بر اساس تمدن مدّ نظر خلافت عباسی کاسته نشد بلکه دامنه آن، به یمن حضور

دانشمندان و مترجمان مقیم بغداد، گسترش بیشتری یافت. گرایش این دو خلیفه عباسی بیشتر بر مایه علمی خود آنها مبتنی بود. مع الوصف، متوکل عباسی، هرچند در قیاس با هارون و مأمون از علوم کمتر بهره‌مند بود، به بیت‌الحکمه سخت توجه داشت و، در دوره خلافت او، رونق کار بزرگان نهضت ترجمه ادامه یافت. اما، بر اثر استیلاي ترکان بر دربار و دستگاه متوکل و انتقال پایتخت از بغداد به سامرا، این جنبش دچار خلل گشت.

### چه عواملی در طبقه‌بندی علوم در تمدن اسلامی مؤثر گشت؟

دو عامل اصلی باعث گرایش عباسیان به علم شد: یکی نیاز به برخی دانش‌های کاربردی مانند طب و نجوم و دبیری در دستگاه و ساز و کار حکومتی که، با دعوت طیبیان حاذق گندی شاپور اهواز و اجابت آنان، برآورده شد و رابطه طرفین را تحکیم و تقویت کرد؛ دیگر رغبت عباسیان به گرایش به علوم رایج در حوزه علمی مرو مانند ریاضی، نجوم، و برخی علوم عقلی که نمایندگان میرز آنها در دربار برامکه حضور داشتند و موجب سوق یافتن علمای سطح اول این علوم به بغداد شد (کُربن، ص ۲۷). پدیده اصلی حاصل این گرایش دو جانبه به پیشرفت علمی احساس نیاز بود به ترجمه دستاورد تمدن‌های بزرگ در عرصه علوم. بدین قرار، فراهم آمدن عالمان و سرآمدان دانش در رشته‌های متعدد در بغداد زمینه‌ساز تأسیس فرهنگستانی شد که آن را بیت‌الحکمه می‌خواندند. تا پیش از تأسیس نهاد بیت‌الحکمه با کارکردی شبیه فرهنگستان‌های امروز، در دارالحکومه‌های اصلی، دمشق و بغداد، کتابخانه‌های سلطنتی به نام‌های خزانه‌الکتاب یا احتمالاً بیت‌الحکمه وجود داشت (عش، ص ۳۶) که البته بیشتر، به پیروی از امپراتوری‌های بزرگ مفتوحه مانند ایران تأسیس شده بودند و، در آنها، کتاب‌های مهم از نظر حکومت نگهداری می‌شد.

وجود اقلیت‌های دینی در دارالاسلام، که دانشمندان آنها شایستگی کامل برای ترجمه متون علمی به زبان عربی داشتند، پیشرفت نهضت ترجمه را میسر ساخت. وجود ترجمه‌های سابق به زبان سریانی نیز کار ترجمه را آسان‌تر کرد (نصر، ص ۲۵). ترجمه‌ها، ضمناً رفته رفته درست‌تر و دقیق‌تر شدند و، به موازات آن، در ترجمه‌های سابق تجدید نظر شد و آثار تازه‌ای در شرح و تفسیر بر متون ترجمه شده از یونانی همچنین تألیفات

مستقل از دانشمندان اسلامی مبتنی بر کتب یونانی و گاهی نقل و اقتباس از آنها پدید آمد (اولیری، ص ۲۵۰). بدین سان، علوم اسلامی از عناصر یونانی و ایرانی و هندی مایه گرفت و، بر بنیاد این عناصر همچین عنصر چینی، ساخته و پرداخته شد. (نصر ۲، ص ۲۵)

برجسته‌ترین مترجمان بیت‌الحکمه حُئین بن اسحاق، حجّاج بن یوسف بن مطر، ابوزکریّا یحیی بن بطریق، سلمان (رئیس بیت‌الحکمه)، و یوحنا بن ماسویه بودند (عش، ص ۵۴ و ۵۵). حُئین بن اسحاق مسلماً معروف‌ترین مترجم آثار یونانی به زبان‌های سُریانی و عربی است. (کُربن، ص ۲۹)

باری، علم در زمان هارون‌الرّشید رواج و رونق یافت. درباریان با دانشمندانی که در کَنفِ حمایت آنان بودند کریمانه رفتار می‌کردند. چه بسا همه آنان در بند ترویج علم نبودند بلکه، چون حرمت نهادن بر علم در دربار خلافت رسم شده بود، آن را وسیله‌ای برای ترقی خود اختیار می‌کردند. بیرون از دربار، چندان توجّهی به علم نمی‌شد. اصولاً اعراب به علم علاقه‌ای نشان نمی‌دادند. (اولیری، ص ۲۵۰)

کار ترجمه یک قرن و نیم دوام یافت. از برکت نهضت ترجمه، زبان عربی تا چند قرن زبان علمی جهان اسلام شد و زمینه برای رشد سریع علوم اسلامی به معنی خاص آن حاصل آمد (نصر ۲، ص ۲۵). به هر روی، اسلام ترکه علمی و فرهنگی یونان را از آن خود ساخت و، در قرن دوازدهم میلادی، این میراث را، به اهتمام مترجمان طَلِیْطَلَه (تولد و در اسپانیا)، به مغرب زمین بازگرداند. (کُربن، ص ۲۷)

دامنه‌های کار ترجمه، که در آغاز به آثار ریاضی و نجوم محدود بود، به معارف دیگر به‌ویژه فلسفه و منطق – به تعبیر مسلمانان حکمت<sup>۱</sup> – کشیده شد که، در آن زمان، مادر

---

(۱) حکمت، در منابع علمی اسلامی، به معانی متعدّد به کار رفته است. سید شریف جرجانی در التّعريفات سه معنی برای آن به دست داده است. در معنای شرعی، به نقل از ابن عبّاس، یادگیری حلال و حرام؛ در معنای علمی، آنچه در وجود امری حق است و انسان به اندازه طاقتش آن را درمی‌یابد؛ و، در معنای عام، هر کلامی که موافق حق باشد. هر کلام معقول که از حشو و اضافات مصون باشد (← جرجانی، باب الحاء، ص ۴۱). تهانوی، در کشف اصطلاحات الفنون، بیشتر معنی اشتقاقی حکمت را مدّ نظر قرار داده و آن را این‌گونه تعریف کرده است: حکمت همان محکم کردن و محکمی فعل و قول و احوال آنهاست (تهانوی، ج ۱، ص ۷۰۱). جمیل صلیب، در معجم الفلسفی (ج ۱، ص ۴۹۱)، تعریف جامع‌تری از حکمت داده است به شرح زیر: حکمت، معادل

همۀ علوم شمرده می‌شد. چون از فلسفه و منطق در این دوره سخن به میان آمد، چه بسا به یاد ارسطو افتیم که دَوْر دَوْرِ تَسَلُّطِ فِکْرِی او بر جهان متمدن بود. با ظهور فارابی، سرفصل جدیدی در این رشته پدید آمد. تا پایان خلافت هارون الرشید، هیچ کاری در زمینه فلسفه ارسطو صورت نگرفته بود (اولیری، ص ۲۵۰). پس از آن، رفته رفته ترجمۀ آثار حکمی ارسطو صورت گرفت. در آغاز، آنچه از ارسطو ترجمه می‌شد منحصر به تألیفات او در منطق بود و سال‌ها پس از وفات هارون الرشید بود که دانشمندان به تحقیق در فلسفه ارسطو نیز روی آوردند. (همان، ص ۲۳۷)

به موازات ترجمۀ آثار علمی به خصوص وقتی نوبت به ترجمۀ آثار ارسطو رسید، طبقه‌بندی معینی از علوم نیز به جامعه علمی مسلمانان عرضه شد که خصلتی فیلسوفانه و، به تعبیر مسلمانان، حکیمانه داشت. ویژگی آن طبقه‌بندی از بالا بود. به واقع نیز، فیلسوف، در طریق شناخت، از بالا حرکت آغاز می‌کند. مثلاً برای جامعه ذات و ماهیتی قایل می‌شود (حرکت از بالا) و، پس از آن، با این قالب پیش ساخته، به آن می‌پردازد. اما جامعه شناس حرکت خود را از پایین (فهرست کردن پدیده‌ها) آغاز می‌کند و به مفاهیم و نظریه‌ها و قراین دست می‌یابد (سروش، ص ۹). البته این طبقه‌بندی از علوم می‌بایست با ساختار و اساس اعتقادی مسلمانان همخوان باشد.

در اینجا، به روشنی دیده می‌شود که دوره مطابقت دادن علوم با شرع اسلام آغاز شده است. به تعبیر صریح‌تر، علم از نگاه اسلام عَلم گردیده است. اما، با نگاهی به اعضای بیت‌الحکمه به ویژه اعضای اثرگذار آن، بارقه‌هایی از رویکرد کاملاً حرفه‌ای و علمی در عرصه کلان را می‌بینیم که سازنده تمدن مطلوب مسلمانان و عباسیان بوده است.

این حرکت، هرچند ابتدا، در زمان هارون و مأمون، با رویکردی کاملاً علمی پیش می‌رفت، متعاقباً که خلفای عباسی صرفاً کسوت زعامت مذهبی به تن کردند،

---

← philosophy wisdom در زبان انگلیسی؛ philosophie, sagesse در زبان فرانسه؛ و Sapientia در زبان لاتینی، یعنی فهم و علم؛ گفتاری که موافق حق باشد؛ امر پسندیده و صواب؛ قرار دادن و قرار گرفتن هر چیزی در جایگاهش؛ آنچه از جهل ممانعت کند.

به راهبري عالماني چون غزالي و امام‌الحرَمَين جويني، تغيير مسير داد و طبقه‌بندی علوم را به جهت کلامي و فرقه‌ای کشاند. اصولاً دامنه علم هرچه وسيع تر و شاخه‌های آن هرچه گسترده می شود، ذاتاً، در هر دوره، به طبقه‌بندی تازه‌ای نیاز می‌یابد. لذا، قشر روشنفکر جهان اسلام، خودبه‌خود به این نتیجه رسید که طبقه‌بندی علوم کلید ابواب تمدن به روی اوست. به واقع، در تعالیم اسلام، دانش‌آموزی برای مسلمانان هرچند کفائي، فريضه، بود<sup>۲</sup> و نظراً به حکومت بستگی نداشت. از این رو، جست‌وجوی کلید توسعه آن تکلیف تلقی می‌شد.

### رابطه طبقه‌بندی علوم و خواست حکومت و نوع تمدن آن

توجه به طبقه‌بندی علوم، در هر تمدن و حکومتی، چنان‌که اشاره رفت، خصلت و راهبردی (استراتژیک) دارد. محافل علمی نیز، که خود را موظف به تئوریزه کردن منویات حکومت می‌شناسد، در طبقه‌بندی علوم به این استراتژی پایبندند. اصولاً هر تمدنی، بر اساس بنیه‌ها و اصول اعتقاداتش، نخبگانی از جنس خود را جذب می‌کند چنان‌که حمدانیان فارابی و بویه‌یان بوعلی را جذب کردند؛ اما غزنویان، هرچند کوشیدند، نتوانستند ابن سینا را جذب کنند. غزنویان ابوریحان، سلجوقیان غزالی، ایلخانان خواجه نصیر سپس خواجه رشیدالدین فضل‌الله، صفویان شیخ بهایی و نه ملاصدرا را جذب کردند. در جهان امروزی نیز، تمدن مطلوب دستگاه حاکمه در ایالات متحده فرانسیس فوکویاما<sup>۳</sup> و ساموئل هانتینگتون<sup>۴</sup> و نه نوآم چامسکی<sup>۵</sup> را جذب می‌کند.

در حکومت بنی‌امیه همچنین به‌خصوص در حکومت بنی‌عباس با قلمرو بس پهناورتر آن، تناقض تعیین‌کننده‌ای وجود داشت از این جهت که آن حکومت‌ها مدعی نمایندگی مطلق اسلام و خلافت سیاسی اسلام را داشتند که ماهیتاً قومیت‌زدا بود و آنان

۲) طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ (طلب علم بر هر فرد مسلمانی واجب است). این حدیث، با عبارات متفاوت اما با واژه‌های کلیدی مشترک، در منابع فریقین آمده و ظاهراً، به نقل از همین منابع، متواتر است. ما، در اینجا، به برخی از منابع آن در هر دو گروه اشاره داریم: کُلَيْبِي، الكافي، جزء ۱، ج ۱؛ مفید، الأملی، ص ۲۹؛ ابن ماجه، سنن، ص ۷۸۰؛ طبرانی، المعجم الكبير، ج ۱۰، ص ۱۲۲؛ ابونعیم، مسند ابی حنیفه، ص ۲۴.

3) Farncis Fukuyama

4) Samuel Huntington

5) Noam Chomsky



نخواستند یا نتوانستند حکومت را با این خصلت ماهوی همخوان سازند. این تناقض، هرچه قلمرو خلافت وسیع‌تر می‌شد آشکارتر و پررنگ‌تر می‌شد (فلوتن، ص ۱۵۸). سرانجام، امپراتوری آنان به حکومت‌هایی عملاً مستقل تقسیم شد به طوری که تنها در خطبه - آن هم یکچندی - از خلیفه نام برده می‌شد. (همان)

از ترجمه کتب مهم علمی و نگارش شروحي بر آنها سپس تألیف کتاب‌های مستقل در رشته‌های متعدد تا طرح‌ریزی‌هایی در طبقه‌بندی علوم فاصله زمانی چندانی نیفتاد. یکی از این طرح‌ها در فهرست ابن ندیم و یکی دیگر در احصاء العلوم فارابی صورت گرفت که با طبقه‌بندی مجملی از علوم در سال ۳۳۹ هجری آغاز شد و به تقسیم‌بندی ارسطویی وفادار ماند و، از این رو، از اقبال طرفداران فلسفه مشائی چون بوعلی برخوردار گشت و گسترش یافت؛ اما منتقدان سرسخت فلسفه مشائی و، در رأس آنان، غزالی آن را آماج نقد خصمانه ساختند.

یک قرن پس از بسترسازی علمی عباسیان، هنگامی که فارابی آثار مشترک خود را پدید می‌آورد، دیگر افول عباسیان آغاز شده بود (بکار، ص ۳۳). آنان دیگر نتوانستند از ثمرات بازتاب‌دهنده تمدن مطلوب خود بهره‌مند شوند و این ثمرات نصیب حمدانیان و اخشیدیان با پناه دادن به دانشمندانی چون فارابی و، پس از آنها، بهره‌دار دولت سامانیان و آل بویه شد.

در پی فارابی، مفاتیح العلوم خوارزمی با همان رویکرد سلف خود تألیف شد. سپس نوبت به دانشمند جامع‌کم‌نظیر علوم، بوعلی سینا، رسید. او، با تألیفاتش به‌ویژه شفا و با توجه به طبقه‌بندی علوم فارابی بر مبنای رویکرد فلسفی، دانش‌پژوهان را به ژرفاهای علوم رهنمون گشت.

همه این رویدادهای علمی بر اساس دستاوردهای بیت‌الحکمه‌های هارونی و مأمونی و سپس بر مدار حکومت‌های معتدل دانش‌پژوه حمدانی و سامانی و بویه‌ای پدید آمد. جالب آنکه غزنویان، با همه قیل و قال‌های به ظاهر فرهنگی خود، نقش چندانی در این عرصه نداشتند. در واقع، آنان، با مشرب جزم‌گرای دینی و لعاب فرهنگی خود، باعث رمیدگی و روگردانی علمای غالباً اعتدال‌گرای مسلمان می‌شدند آن هم در حالی که، به خلاف سلجوقیان، بر سراسر سرزمین‌های خلافت اسلامی تسلط

نداشتند، و این به دانشمندان امکان می‌داد حق انتخاب داشته باشند و به حکومت‌های مُتساهل پناه برند. بدین‌سان، غزنویان از ملزم ساختن دانشمندان به پیروی از منویات خود عاجز و از فیض وجود استراتژیست معتبری در حکومت خود که بتواند طرح راهبردی شایسته‌ای برای تمدن آنان به دست دهد بی‌بهره ماندند؛ چون فحول دانشمندان ایرانی عموماً با آنان رابطه خوبی نداشتند و این کار از ترکان ساخته نبود. در دستگاه محمود، ابوریحان بیشتر دانشمندی بس شهیر و ارزشمند بود و شم علمی کم‌نظیری داشت اما استراتژیست نبود. حسنک وزیر، آنچنان که از نوشته‌های بیهقی برمی‌آید، سیاستمداری متوسط و در خور آن دوره بود اما اصولاً با استراتژی‌آشنایی و الفتی نداشت.

اما هنگامی که سلجوقیان بر جغرافیای سیاسی نه‌تنها ایران بلکه غالب سرزمین‌های اسلامی اشراف یافتند، هرچند در جزم‌گرایی بر غزنویان تفوق داشتند، هم از ضعف‌های ساختاری حکومتی آنان مصون بودند هم استراتژیست قهاری همچون خواجه نظام‌الملک طوسی و هم نخبگانی همچون غزالی و امام‌الحرّمین جوینی در اختیار داشتند و، در پرتو وجود و خدمات آنان، توانستند در شکل‌بندی تمدن اسلامی و نگرش به علم و در نهایت طبقه‌بندی علوم سهم مؤثری یابند و جلوه مطلوب تمدنی خود را تا حدودی فایق سازند.

نظام‌الملک، مانند عباسیان، با تأسیس نظامیه‌ها نه‌تنها در بغداد که هم در مراکز مهمی از جهان اسلام چون نیشابور، نهاد علمی فراگیری را بنیان نهاد که تمدن حکومت را ترجمان باشد. سعدی، شاعر و متفکر بزرگ قرن هفتم هجری، نمونه زنده و گویای پرورده این نهاد بود. سپس بیانیه (مانیفست) مرآت و بازتاب‌دهنده آن تمدن، سیاست‌نامه یا سیرالملوک، در قالب نصایح سیاسی پدید آمد.

هم سلجوقیان و هم نظام‌الملک و هم امام محمد غزالی اشعری مذهبانی سخت متعصب و متصلب بودند (صفا، ج ۱، ص ۱۳۶-۲۰۲). غزالی مغز متفکر خواجه نظام‌الملک در ساخت و پرداخت نمای تمدنی این نگرش و آموزه شد. بی‌هیچ اغراقی می‌توان گفت که غزالی، با آثارش، نه‌تنها بر طبقه‌بندی علوم که اساساً بر نگرش به علم بیش از هر متفکر و حکیم مسلمانی، حتی بیش از بوعلی با آن جامعیت بی‌نظیرش،

اثر گذاشت و این نه از جهت احاطۀ علمی بلکه بیشتر در پرتو تسلط فایق سیاسی حامیان او یعنی سلجوقیان و تداوم طولانی حکومت آنان بر سرزمین‌های وسیع اسلامی بود. غزالی، به حیث فقیه و متکلم و صوفی و حتی فیلسوف، از معدود کسانی است که، به تنهایی، چند نوع طبقه‌بندی در حکومت دارد. بی دلیل نیست که آثارش، توان گفت از همان زمان حیات او، در اروپا شناخته شد. *الْمُنْقَذُ مِنَ الضَّلَالِ وَ تَهَافُتِ الْفَلَّاسَةِ* او، فقط بیست سال پس از وفاتش (۵۰۵ق)، به دستور ریموندوس (اسقف *طُلَيْطَلَه*) و به قلم مترجمانی برجسته، به لاتینی ترجمه شد (شفا، ص ۴۰؛ زرشناس، ص ۵۳). این ترجمه‌ها، به احتمال قریب به یقین نه صرفاً برای آشنایی با آراء غزالی بلکه بیشتر برای آشنایی با سیرۀ نظری سلجوقیان در ادارهٔ امپراتوری بس پهناوری پدید آمد که مناطق بس وسیعی از ربع مسکون را در تصرف داشت و همسایه و همجوار اروپائیان آن روزگار بود.

جزم‌گرایی مثلث سلجوقی و نظام‌الملک و غزالی، که نظام‌الملک در رأس آن جای داشت، در مقابل رقیب اصلی آن در جناح مقابل یعنی اسماعیلیان، شدت می‌یافت. بدین سان، سرزمین‌های زیر سلطۀ سلجوقیان عرصۀ کارزاری تمام‌عیار بود (شفا، همان‌جا) که، در رویارویی فیزیکی، به ترور نظام‌الملک و حذف او از عرصۀ سیاست و نشانند تاج‌الملک به جای او و قدرت‌گیری شیعیان در امپراتوری سلجوقیان منجر شد. غزالی نیز، در سال‌های آخر عمر کوتاهش، برای چندین بار، دچار تحوّل فکری و اخلاقی شد و، سرانجام، به تصوّف گرایش یافت و در طوس عزلت‌گزید و رفته‌رفته از صحنۀ علم و سیاست‌گزاری علمی برکنار ماند.

پس از حملهٔ مغول - که، بر اثر آن، غالب دستاوردهای تمدنی اسلامی به‌ویژه ایرانی در چند یورش بر باد شد و ایرانیان سال‌های سخت و دورۀ دراز پررنج و مصیبتی را از سر گذراندند تا حکمرانان مغول نژاد را اهلی کنند - در عرصۀ پهناور حکومت مغولان، باز استراتژیستی بزرگ از شهر طوس، در نگرش به علم و بنیان‌نهادهای علمی، روح تازه دمید. این مرد خواجه نصرالدین، وزیر باتدبیر هلاکو، بود. با افول سلاجقه و خوارزمشاهیان به‌ویژه با انقراض عباسیان، آفتاب اقبال شافعیان و اشعریان به افول گرایید و خورشید اقبال شیعیان به‌ویژه اثنی‌عشریان، که سال‌ها در انتظار نیل به مناصب بالای قدرت و حکومت مانده بودند رو به طلوع نهاد. این تحوّل شگرف طبعاً در نگرش

به علم و طبقه‌بندی آن مؤثر افتاد. خواجه نصیر با تعهد به مشرب شیعی و وفاداری به مکتب حوزه علمی امامیه در نجف و جله و بغداد، به ادامه راه بوعلی و مشائیان دل بسته بود. او هم استراتژیست و هم نظریه‌پردازِ نمایی تمدنی مطلوب خود و نه ایلخانی بود. وی ایلخانان را، به صورتی که با مذاق آنان به‌ویژه هلاکو سازگار باشد، به سمت مطلوب خود سوق می‌داد. نمای تمدنی او دو شاخصه مهم داشت: یکی رویکردی کاملاً علمی؛ دیگر تأثیر منویات امامیه در آن. خواجه نصیر، به حیث عالم امامی، در قیاس با همتایان سلف خود، تساهل به مراتب بیشتری داشت. بیشتر شاگردان و یاران او در مراغه اهل سنت بودند و او، با اهل همه مذاهب، درکمال مهر و محبت رفتار می‌کرد (مستعلی، ص ۲۹۹). بزرگانی از مذاهب شیعی و شافعی همچون حسن بن یوسف بن مطهر حلی معروف به علامه حلی، شمس‌الدین محمد آملی، قطب‌الدین شیرازی، و قاضی بیضاوی در کف حمایت او پرورش یافتند و آثار پرارزشی پدید آوردند.

بسیاری از کتاب‌های ارزشمند اهل سنت در همین دوره و به زیر چتر حمایت سیاسی و علمی خواجه نصیر نگاشته شد. شاید بهترین تفسیر اهل سنت پس از کشف زمخشری انوارالتنزیل قاضی بیضاوی شافعی باشد که در همین دوره تألیف شد. همچنین قطب‌الدین شیرازی، از فحول نامور نادر علمی و محترم نزد علمای فریقین، در همین دوران ظهور کرد که مدتی مدید از حمایت خواجه نصیر برخوردار بود و اثری تحوّل‌آفرین در طبقه‌بندی علوم همچنین درة التاج و شرح قانون معروف دستاورد علمی اوست.

رشد حکمای شیعی در بستر تساهل مذهبی حکومت مغولان ظهور بزرگان چندی را در پی داشت که شمس‌الدین محمد آملی، صاحب نفائس الفنون فی عرایس العیون یکی از جامع‌ترین متون در طبقه‌بندی علوم و تاریخ علم و تمدن جهان اسلام، از شاخص‌ترین آنان است. این کتاب، به رغم، نوآوری‌های بسیار ارزنده، به دو دلیل عمده در تاریخ علم مسلمانان مهجور ماند: یکی آنکه از اقبال و حمایت حکومت مقتدری برخوردار نشد و مؤلفش آن را به شاه اسحاق اینجو (مقتول به سال ۷۵۸ به فرمان امیر مبارزالدین) اهدا کرد که شهریاری محلی (فارس) بود. آملی، در این باب، چاره‌ای جز آن نداشت؛ زیرا حکومت چندان مقتدری که دانش‌پرورده هم باشد در دسترس نبود. به علاوه، این کتاب به زبان فارسی نوشته شده بود و چه بسا به همین جهت نتوانست توجه دانشمندان بزرگ و

متعاقباً مستشرقین اسلام‌پژوه متأخر را جلب کند. حتی عثمان بکار، پژوهشگر معاصر و مؤلف طبقه‌بندی علوم از منظر حکمای اسلامی، نام آملی را از قلم انداخته و به اثر مهم او اشاره‌ای نکرده است.

ظهور دولت صفویّه و قدرت‌گیری شیعه اثنی‌عشری علمای درباری را متوجه آثاری دانشنامه‌ای در حدیث و فقه شیعی کرد. در این دوره، نخبه‌ای همچون میرداماد مورد توجه و تفقد حکومت صفوی قرار گرفت. وی اولین طبقه‌بندی در فقه شیعی اثنی‌عشری را پدید آورد.

### فرق دایرة‌المعارف‌ها و طبقه‌بندی علوم

اگر دایرة‌المعارف را اثری بشناسیم که معرفت ما را در شئون گوناگون علوم می‌افزاید و دایرة معرفت ما را وسعت می‌بخشد، باید این قید را در تعریف بگنجانیم که شعاع این دایره در سطح و نه در عمق حرکت می‌کند. در واقع، دایرة‌المعارف بیشتر پاسخگوی نادانسته‌های ما در چارچوب دانسته‌ها و شناخته‌های روزگار ماست. هدف دایرة‌المعارف طبقه‌بندی علوم با طرح و تعریفی نواز علوم بر اساس نیاز دوره و زمانه و جو علمی که زمانه می‌طلبد نیست. حتی فی‌المثل دایرة‌المعارف بریتانیکا، با حجم و گستره نظریه‌های و مطالب به روزش، مراجع را در حوزه خاصی به عمق نمی‌رساند. هدفش ارائه پاره‌ای از اطلاعات مهم و حیاتی است و تعریفی از کلیت علم عصر به دست نمی‌دهد.

دایرة‌المعارف‌ها را، هر چند به موضوعی و قاموسی تقسیم کرده‌اند (← طهرانی، ج ۸، ص ۴)، در قسم موضوعی آن، اثری از طبقه‌بندی منطقی و حکیمانه و نوآوری علمی نو دیده نمی‌شود. در آنها، مواد و مطالب بر اساس قالب‌های طبقه‌بندی سلف طرح می‌شوند. برای مثال، در دایرة‌المعارف مصاحب، مدخل علوم اوائل بعد از مدخل علوفه آمده و این‌گونه تعریف شده است:

علوم اوائل (olume avā'el) یا علوم قداماء (qodamā)، در کتب مؤلفین و نویسندگان اسلامی، به علومی گفته میشد که از راه ترجمه‌ی کتب یونانی به عربی به عالم اسلام راه یافته بود، و شامل علوم ریاضی، طبیعی، نجوم، موسیقی، منطق، و فلسفه بود، و گاهی علوم طلسمات،

احکام نجوم، سیمیا، و کیمیا و نظایر آنها هم جزء علوم اوائل یا علوم قدما محسوب می‌شد. علوم اوائل یا علوم قدما، در برابر علوم شرعی و علوم عربیه، در نظر فقها و محدثین متعصب جزء علوم زیان‌آور به دین بود، و این دسته مردم و طلاب را از پرداختن به آن حتی الامکان نهی می‌کردند، و میگفتند که غور در این‌گونه علوم منتهی به انکار اصول شریعت اسلام میگردد. از میان علوم مذکور، مخصوصاً در رد منطق و فلسفه کتب متعددی تألیف شده است، و بسیاری از مشتغلین به این علوم مورد تهمت کفر و زندقه و فسق قرار گرفته‌اند. (دایرةالمعارف فارسی، ج ۲، ذیل علوم اوائل)

ملاحظه می‌شود که همین اطلاعات سطحی هم بعضاً دقیق و درست نیستند. ضمناً تعریف نشان می‌دهد که در دایرةالمعارف‌ها به‌خصوص دایرةالمعارف‌های امروزی، علوم اوائل واژه کلیدی نیست، حال آنکه، در طرح‌های طبقه‌بندی علوم، کلیدی و مهم است و تعریف درست و حساب شده‌ای دارد. اثری که با طرحی علمی درباره علوم پدید آمده باشد، هرچند بیشتر بر سنت پایدار و مسبوق به سابقه‌ای مبتنی باشد، از هر فن و علمی تعریفی دقیق به دست می‌دهد و، با احتراز از اطناب آثار تخصصی، مخاطب را گاه به غور و ژرفای آن می‌برد و مدخل‌های آن را عالمانه شرح می‌دهد. لذا عنوان دایرةالمعارف درخور شأن چنین اثری نیست. باری، انتخاب یک واژه به عنوان مدخل

۶) علوم اوائل صرفاً محصول تمدن و علوم یونانی نیستند. هرچند سهم عمده علوم اوائل و به‌خصوص نوع طبقه‌بندی آن از آن یونان باستان است، اما این علوم صرفاً ترجمه علوم یونانی نیستند بلکه، اگر به صورت دقیق‌تر و علمی‌تر بخواهیم بیان کنیم، علوم اوائل علومی هستند که ابتدا به قلم مسلمانان از منابع یونانی، نسطوری، هندی، رومی، و ایرانی ترجمه شدند و، پس از مدتی، خود مسلمانان در آن علوم غور کردند و با افزودن مایه‌هایی تازه بر آنها سهم چشمگیری در پرورش و پیشبرد آنها یافتند. مع الوصف، آن علوم را، از آنجاکه میراث امم و ملل گذشته بود، علوم اوائل خواندند. ظاهراً این نامگذاری از دوره شمس‌الدین آملی رسمیت یافته و شایع شده است. جالب اینکه شمس‌الدین آملی، که در نفائس الفنون فی عرایس العیون از مفاهیم بنیادی تعریف جامع و مانع به دست داده، از علوم اوائل تعریفی نیاورده است (نفائس الفنون، ج ۲، ص ۳۵۹). در تعریف مصاحب، علوم اوائل در برابر علوم اواخر یا شرعی و عربیه قلمداد شده که در نظر فقها و محدثین متعصب جزو علوم زیان‌رسان به دین شمرده می‌شده است و این نظر اصلاً درست و معتبر نیست؛ چون اولاً علوم اواخر از آن جهت به این نام خوانده شدند که خود مسلمانان بانی آنها بودند؛ ثانیاً علوم اوائل، از نظر حکمای مسلمان، هیچ‌گاه در مقابل علوم اواخر شناخته نمی‌شدند بلکه زیربنای بسیاری از علوم اواخر بودند و می‌توان گفت نسبت آنها همچون نسبت اصول فقه بر فقه (نسبت نظر به عمل و کاربرد) تلقی می‌شد. ثالثاً نظر رادیکال امثال غزالی را که برخی از علوم اوائل و نه همه آنها را لاینفع می‌دانستند، نمی‌توان تعمیم داد و به همه حکما و فقها و دانشمندان اسلامی منتسب شمرد.

در دایرةالمعارف، به حدّ و میزان طرح طبقه‌بندی علوم، هدفمند و سنجیده نیست. در کتب طرح طبقه‌بندی علوم، مدخل‌ها به عنوان سرفصل و فصل و زیرمجموعه از میان واژه‌های کلیدی و دارای ارزش بالا انتخاب می‌شوند و همواره در سطح ریزتر شرح داده می‌شوند. از این رو، دایرةالمعارف‌هایی مانند جوامع‌العلوم ابن فریغون یا دایرةالمعارف فارسی به سرپرستی مصاحب با آثاری همچون احصاءالعلوم فارابی و جامع‌العلوم فخر رازی و نفائس‌الفنون آملی در یک رده قرار نمی‌گیرند. خدیوچم در مقدمه ترجمه خود از احصاءالعلوم می‌نویسد:

در طول سالیان دراز، برای محققان این تصوّر مطرح بوده که احصاءالعلوم نوعی فرهنگ یا دایرةالمعارف است. این طرز تفکر اول بار از سوی میخائیل عزیزی، فهرست‌نگار اسکوریال، مطرح شده؛ گمان نمی‌رود که فارابی، با تألیف این کتاب، در اندیشه ایجاد دایرةالمعارف بوده باشد بلکه او می‌خواسته کتاب مختصری در تعریف علوم زمان خود تدوین کند تا برای علاقه‌مندان به دانش وسیله و راهنمایی ابتدایی بوده باشد. احصاءالعلوم دایرةالمعارف به معنی امروزی نیست. (خدیوچم، مقدمه احصاءالعلوم، ص ۸ و ۹)

#### روند طبقه‌بندی علوم تا پیدایش نفائس‌الفنون و امتیازات ویژه این اثر

طبقه‌بندی علوم توان گفت از بدایت امر موضوعی بود. طبقه‌بندی فارابی نیز همین خصلت را داشت (فارابی، ص ۱۵). از آن ابن ندیم در الفهرست ترکیبی است با تقسیم علوم ابتدا به موضوعات نه‌گانه (ابن ندیم، ص ۳-۶) سپس، به صورت ریزتر، بر حسب مؤلفان و مصنّفان و موضع جغرافیائی (همان، ص ۶۴-۶۵). در این تقسیم‌بندی، می‌توان نوعی رویکرد کتابدارانه امروزی و چه بسا یکی از کامل‌ترین طبقه‌بندی‌های اولیه علوم در تمدن اسلامی را بازشناخت.

در جهان اسلام، فارابی در کار طبقه‌بندی علوم پیشگام شد.<sup>۷</sup> خوارزمی و بوعلی، به پیروی از ابن ندیم و فارابی، به طبقه‌بندی موضوعی علوم مبادرت کردند. خوارزمی

۷) فارابی نخستین کسی است که، در جهان اسلام، علوم را به صورت کامل طبقه‌بندی کرده و حدود هر یک را نشان داده و شالوده هر شاخه از تعلیم را تثبیت کرده است و به همین دلیل وی را معلّم نانی نامیده‌اند. (نصر، ۱، ص ۴۲)

علوم شرعی به‌ویژه فقه و کلام را، با شرح مبسوط ابواب آنها، در صدر نهاد. پس از آن، با گردباد تفکرات غزالی، طبقه‌بندی ارزشگرایانه تثبیت شد و تحوّل شگرفی در طبقه‌بندی علوم در جهان اسلام پدید آمد. حسّاس‌ترین تأثیر غزالی برتری دادن مطلق به علوم شرعی و معارف اسلامی بر علوم عقلی میراث یونان بود. غزالی هم فلسفه خوانده بود هم کلام و هم فقه و، در نهایت، به تصوّف گرایش یافت. با این حال، شایسته است او را بیشتر فقیهی متکلم بشناسیم. او، در تهافت الفلاسفه، زیربناهای فلسفه را آماج حملات ویرانگر می‌سازد و علناً فلسفه را بیهوده حتّی مهلک قلمداد می‌کند و برخی از عقاید فلسفی را مستوجب تکفیر می‌شمارد. به پیروی از او، مقدّم داشتن علوم شرعی بر علوم عقلی در طبقه‌بندی علوم جهان اسلام رسم ماندگار شد.

اینکه، در هر طبقه‌بندی، مصنّف برای کدام علم یا کدام دسته از علوم بر چه اساس اولویّت قایل شده کاملاً درخور بررسی است.<sup>۸</sup> در جهان اسلام، طبقه‌بندی علوم معمولاً به دست حکیم طرح‌ریزی می‌شود. در اینجا بر صفت حکیم باید تأکید کرد گویی این کار فقط از حکیم ساخته است که، در پرتو جامعیت و احاطه بر علوم و معارف بنیادی – زبان، منطق، علوم طبیعی و الهی و مدنی – صلاحیت آن را دارد. بدین سان، درجه‌بندی علوم بر حسب اهمّیت آنها طبعاً از نگاه حکیم طبقه‌بندی‌کننده و بر اساس جهان بینی و مشرب فکری و مذهبی و علمی او یا، از همه مهم‌تر، سنّت علمی روزگار او صورت می‌گیرد. اینکه فارابی علم زبان را بر همه علوم مقدّم شمرده و آن را در رأس نهاده، چنان‌که خود اشاره کرده، بیشتر به نگاه منطوق‌گرا و دیدگاه او در شناخت او از زبان به حیث ابزار بیان فکر بازمی‌گردد و اهمّیت زبان را در نظر او نشان می‌دهد. همچنین، اگر فخر رازی علم کلام را بر صدر می‌نشانند، به جایگاه والای آن علم در نزد او بازمی‌گردد. امّا، بدین قرار، خصلت مشترک همه این طبقه‌بندی‌ها موضوعی بودن و مبتنی بودن آنها بر ارزش‌گذاری است. در این میان، شمس‌الدین آملی نخستین دانشمندی در جهان اسلام است که به طبقه‌بندی علوم بُعد تاریخی بخشیده و علوم را ابتدا به دو دسته علوم اوائل و علوم

۸) نظر امروزی فلیسین شاله را می‌توان تا حدود پیشرفته‌ای معیار معتبر برای طبقه‌بندی علوم در قدیم نیز دانست. وی، طبقه‌بندی را وقتی مطلوب و معتبر می‌شمارد که علوم حقیقی و اصلی را شامل باشد و علوم را، به ترتیب تاریخی یا منطقی، به نحوی مرتّب سازد که فراگرفتن آنها آسان باشد. (← شاله، ص ۵۸)



اواخر تقسیم کرده سپس، در مرحله بعدی و در دل آن دسته‌بندی، بخش‌بندی موضوعی را لحاظ کرده است. او ابتدا، تا حدودی مانند فارابی، از علوم ادبی البتّه نه صرفاً زبانی آغاز می‌کند و آن بیشتر دلایل تاریخی دارد که تأثیر تفکر غزالی در اولویت قایل شدن برای علوم شرعی و مقدم شمردن آنها بر علوم عقلی یا، به تعبیر دیگر، نهادن علوم اواخر به جای علوم اوائل، در آغاز اهمّ آنهاست. در واقع، این تفکر، با حمایت سلجوقیان، سال‌ها بر جهان علم در عالم اسلام مسلط بود و در طبقه‌بندی‌های گوناگون تمدن اسلامی، اعمّ از سنی و شیعی و کلامی، نهادینه شد. با این حال، اگر طبقه‌بندی آملی ناگزیر از همین جبر علمی متأثر گشته، چندان خللی به آن راه نیافته است، چراکه به طبقه‌بندی او می‌توان، از زاویه‌ای دیگر، ابتدا از همان علوم اوایل نظر کرد.

در هر حال، بُعد تاریخی در طبقه‌بندی علوم حکمای برجسته به‌ویژه فارابی و فخر رازی و به‌خصوص آملی نقش‌گاه فایق دارد. فارابی، که در احصاء العلوم به ارسطو و افلاطون وفادار است، در انتها، به علم کلام و علم فقه اشاره می‌کند که از افزوده شدن این دو مبحث به حیث علوم مستقل و متداول روز حاکی است. در جامع‌العلوم فخر رازی و مفاتیح‌العلوم خوارزمی نیز علوم دیگر اسلامی چون تفسیر و جدل و قرائت در طبقه‌بندی علوم اسلامی افزوده شده‌اند. علوم که، به تعبیر نصر، از ازدواج وحی قرآنی با عصر تمدن‌های گوناگون پدید آمده‌اند (نصر ۲، ص ۱۹). هرچند، در این باب، شاهد آنیم که طبقه‌بندی‌کنندگان مسلمان بر سر مرزبندی و تفکیک علوم که صرفاً از اسلام نشئت یافته و علوم که از یونان وارد شده‌اند همچنین نام‌گذاری آنها دچار چالش پیچیده‌ای شدند. این دو دسته را کسانی علوم نقلی در برابر عقلی و کسانی دیگر علوم شرعی در برابر علوم غیر شرعی خواندند و برخی نام‌های دیگر بر آن نهادند. شمس‌الدین محمد آملی، در اثر ارزشمندش نفائس الفنون فی عرایس العیون، با نام‌گذاری علوم اوائل و علوم اواخر یعنی با افزودن بُعد تاریخی بر خصلت موضوعی، کوشید تا از این چالش فراغت جوید. اما بزرگترین امتیاز نفائس الفنون فی عرایس العیون ایجاز آن در تعریف جامع و مانع هر موضوع همچنین ورود به موقع به مبادی و خروج به موقع از مقاصد آن است.

قصد ما در مقال بیان این نظر بوده است که طرح طبقه‌بندی علوم در هر دوره رابطه کاملاً

معناداری با گرایش تمدنی حکومت داشته که از جهان‌بینی نخبگان وابسته به آن حکومت نشئت می‌گرفته و بی‌شک بر علقه‌های عقیدتی، فکری و قومی و حتی محیطی آنان مبتنی بوده است. لذا طرح‌ریزان طبقه‌بندی تازه‌ای از علوم در هر دوره تاریخی، هرگاه از حمایت حکومتی هرچه قدرتمندتر برخوردار می‌شدند، طرح آنها بیشتر جدی گرفته می‌شد و، اگر از چنین حمایتی برخوردار نمی‌شدند، طرح آنها مهجور می‌ماند و نادیده گرفته می‌شد که نمونه شاخص آن *نفائس الفنون فی عرایس العیون* آملی است.

### منابع

- آملی، شمس‌الدین محمد بن محمود، *نفائس الفنون فی عرائس العیون*، تدوین ابوالحسن شعرانی، چاپ سوم، سه جلد، کتاب‌فروشی اسلامیّه، تهران ۱۳۸۹.
- ابن ماجه، محمد بن یزید القزوی، *سنن*، تدوین محمدفؤاد عبدالباقی، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، بی‌تا.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، ترجمه م. رضا تجدد، انتشارات کتابخانه ابن سینا، تهران ۱۳۴۳.
- أبونعیم الأصبهانی، مسند أبی حنیفه، تدوین نظر محمد الفاریابی، مکتبه الکوثر، الریاض ۱۴۱۵/۱۹۹۴.
- تهانوی، محمدعلی، *کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم*، تدوین علی دحروج، دو جلد، مکتبه لبنان ناشرون، بیروت ۲۰۱۳.
- اولیری، دلیری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، ترجمه احمد آرام، مرکز انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۹۴۸.
- بکار، عثمان، *طبقه‌بندی علوم از نظر حکمای مسلمان*، ترجمه جواد قاسمی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، تهران ۱۳۸۱.
- جرجانی، السید الشریف علی بن محمد، *کتاب التعریفات*، ناصر خسرو، تهران ۱۳۷۰.
- خوارزمی، محمد بن احمد بن یوسف الکاتب، *مفاتیح العلوم*، دارالمناهل، بیروت ۱۴۲۸/۲۰۰۸.
- دایرة المعارف فارسی، به سرپرستی مصاحب.
- رازی، فخرالدین (امام فخر رازی)، *جامع العلوم (ستینی)*، تدوین سید علی آل‌داود، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران ۱۳۸۲.
- زرشناس، زهره، درآمدی بر ایران‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۹۱.
- سروش، عبدالکریم، *درس‌هایی در فلسفه علم الاجتماع (روش تفسیر در علوم اجتماعی)*، نشر نی، تهران ۱۳۷۴.
- شاله، فلیسین، *شناخت روش علوم یا فلسفه علمی*، ترجمه یحیی مهدوی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۶.
- شفا، شجاع‌الدین، *جهان‌شناسی*، کتابخانه پهلوی و دبیرخانه مرکزی اتحادیه جهانی ایران‌شناسان، تهران، بی‌تا.

- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ هشتم، ج ۱، انتشارات فردوس، تهران ۱۳۷۸، ص ۱۳۶-۲۰۲.  
صلیبا، جمیل، المعجم الفلسفی، دو جلد، الشركة العالمیة للكتاب، بیروت ۱۴۱۴ ق.  
طبرانی، محمد بن عُمَر، المعجم الکبیر، تدوین حمدی عبدالمجید السلفی، چاپ دوم، دارُ إحياءِ التُّراثِ  
العربی، بیروت ۱۴۰۶ / ۱۹۸۵.  
طهرانی، آقابزرگ، الذریعة إلى تصانیف الشیعة، انتشارات اسماعیلیان، قم بی تا.  
عش، یوسف، کتابخانه‌های عمومی و نیمه‌عمومی در قرون وسطی (درین النهرین، سوریه، و مصر)، ترجمه اسدالله  
علوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۲.  
فارابی، ابونصر محمد بن محمد، إحصاء العلوم، ترجمه حسن خدیوچم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران  
۱۳۶۴.  
فلوتن، فان، تاریخ شیعه و علل سقوط بنی امیه، ترجمه سیدمرتضی هاشمی حائری، سال تألیف ۱۸۹۴.  
کُرن، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی (از آغاز تا درگذشت ابن رشد)، ترجمه اسدالله مبشری، چاپ پنجم، مؤسسه  
انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۸۹.  
کُینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تدوین علی اکبر الغفاری، چاپ پنجم، دارُالکتبِ الإسلامیة، طهران ۱۳۶۳.  
مستعلی، غلامرضا، «زندگی شمس‌الدین محمود بن محمد آملی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
دانشگاه تهران، شماره ۱۵۰ (تابستان ۱۳۷۸)، صفحات ۲۹۳-۳۲۷.  
مفید، محمد بن محمد، الأمالی، تدوین حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، انتشارات کنگره شیخ مفید،  
۱۴۱۳.  
نصر (۱)، حسین، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران  
۱۳۵۹.  
— (۲)، علم در اسلام، به اهتمام و ترجمه احمد آرام، انتشارات سروش، تهران ۱۳۶۶.

